

96/09/12

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مرحوم محقق در این مسائل هفت‌گانه ذیل مسئله اول، مطلب تمکن از نفقه دادن را مطرح می‌کند؛ تناسبی هم بین تمکن از انفاق با شرط کفایت نیست. صدر مسئله این است که کفایت شرط در نکاح است؛ یعنی اگر «أحد الطرفين» مسلمان بود، دیگری هم باید مسلمان باشد؛ نکاح مسلمان با کافر جائز نیست. «أحد الطرفين» مؤمن بودند، به زعم بعضی‌ها، دیگری هم باید مؤمن باشد. اما در مسئله تمکن از انفاق بر فرض شرط باشد، کفایت لازم نیست؛ لازم نیست که هم زن متمکنه باشد، هم مرد، فقط شرط تمکن برای مرد است. فرمودند: «و هل يشترط تمكنه من النفقة قيل نعم و قيل لا و هو الأشبه و لو تجدد عجز الزوج عن النفقة هل تتسلط علي الفسخ فيه روایتان أشهرهما أنه ليس لها ذلك»؛ بعد مسئله نکاح حُرّ و أمه و عبد را ذکر می‌کند. [1] ظاهر این شرط آن است که برخی‌ها قائل‌اند که تمکن از انفاق، شرط صحت نکاح است؛ زوجی که از اداره همسرش متمکن نیست، او حق ازدواج ندارد.

قول دیگر که مختار مرحوم محقق است و اکثر علما هم بر آن هستند این است که این شرط نیست؛ یعنی زوج ولو فقیر هم باشد می‌تواند همسر بگیرد، پس شرط نیست. روایات هم دو طایفه است و در اثر این دو طایفه بودن روایات، اقوال هم متعدد است. گرچه روایات دو طایفه است، ولی اقوال بیش از این دو قولی است که مرحوم محقق در متن شرایع دارد. آن‌طوری که فخر المحققین (رضوان الله علیه) در ایضاح دارد سه قول در مسئله است: یکی اینکه شرط صحت است، یکی اینکه شرط صحت نیست، یکی اینکه شرط لزوم است؛ اگر چنانچه بدون تمکن بود، این عقد صحیح است، ولی لازم نیست و قهراً خیاری خواهد بود. [2] این ترجمه اصل مسئله بود.

صورت مسئله هم این است که گاهی تمکن مالی در مسئله زکات مطرح است برای دهنده زکات؛ اگر کسی متمکن بود، هزینه خود و هزینه عائله‌اش را در طول سال تأمین کند، یا «بالفعل» یا «بالقوة من القرية من الفعل»، این زکات بر او واجب است. در مقابل کسی که قادر نیست و تمکن ندارد که هزینه خود را و عائله خود را تأمین کند، «بالفعل» یا «بالقوة من القرية من الفعل»، او می‌تواند زکات بگیرد. چنین شرطی را آوردند در مسئله نکاح که اگر کسی متمکن بود، «بالقوة» یا «بالفعل» می‌تواند همسر بگیرد و اگر متمکن نبود «لا بالفعل و لا بالقوة» نمی‌تواند همسر بگیرد، این قول بعضی‌هاست. قول اکثری این است که نه این شرط نیست. قول سوم آن است که این شرط لزوم است، نه شرط اصل صحت؛ اگر عقد کردند او می‌تواند بهم بزند.

مستحضرید اگر چیزی شرط بود باید برای دو طرف شرط باشد: نظیر کفائت و نظیر اسلام یا نظیر ایمان؛ اما این شرط برای دو طرف نیست، اگر زوجه حاضر شد با همین فقر زوج بسازد، این به چه دلیل نمی‌توانند با هم زندگی کنند و عقدشان صحیح نیست؟! اینکه یک امر اعتقادی نیست، این یک ساده‌زیستن است و با آن وضع ساده حاضر است بسازد. پس در صورتی که زوجه حاضر باشد با فقر زوج بسازد، این به چه دلیل شرط باشد؟!

خدا غریق رحمت مرحوم مجلسی را! مرحوم ملا صالح مازندرانی که شاگرد مرحوم مجلسی بود و در بحث‌های کلامی هم زحمت کشید و سه جلد از این هشت جلد کافی؛ یعنی جلد اول و دوم و هشتم، این سه جلد را شرح کرد در دوازده جلد که یک شرح عالمانه و محققانه کرد که شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی هم تعلیقه و تصحیح و پاورقی دارند. این دوازده جلدی که این بزرگوار شرح کرد، یک شرح عالمانه‌ای است. او وقتی می‌خواست داماد مرحوم مجلسی شود، مرحوم مجلسی به صبی‌اش گفت که او وضع مالی‌اش خوب نیست! این خانم بزرگوار به پدرش گفت که پدر! فقر عیب نیست؛ اگر امروز این فضائل باشد، دین محفوظ است، گفت فقر عیب نیست.

غرض این است که اینکه اینها می‌فرمایند تمکن شرط است، یعنی چه که تمکن شرط است؟! اگر همسر حاضر شد که با او بسازد. نعم! اگر او حاضر نبود بسازد، این شخص تدلیس کرد و خودش را غنی و متمکن معرفی کرده، او ممکن است بگوئیم خیار دارد که بحث بعدی است؛ وگرنه این شرط نیست.

«علی ای حال» آیا این مثل تمکن در زکات است که بر متمکن واجب است و بر غیر متمکن واجب نیست؟ و همچنین شرط برای گیرنده زکات است که برای غیر متمکن جائز است، برای متمکن جائز نیست؟ از این قبیل است، یا راه دیگری دارد؟ یقیناً از قبیل شرط کفائت در اسلام و ایمان و اینها نیست که طرفینی باشد. آیا از آن قبیل است یا نه؟ «فیه وجهان بل قولان بل اقوال».

صورت مسئله این است که آن کلیاتی که سوره مبارکه «نساء» مشخص کرد محرمات را بیان کرد، فرمود: ﴿وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾. [3] شرطی نکرد که اگر متمکن بودید یا متمکن نبودید. شرائطی را هم که ائمه (علیهم السلام) ذکر کردند گفتند که «مَنْ تَرَضَّوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ» [4] نه «ترضون دینه و خلقه و ماله»، سخن از تمکن مالی نیست؛ دینش خوب، اخلاقش خوب، با او می‌توانی ازدواج کنی. پس اطلاقات اولیه، عمومات اولیه دلالت بر جواز تکلیفی و صحت وضعی دارد.

قائلین به عدم جواز و همچنین شرطیت تمکن: گفتند آیاتی داریم، روایاتی داریم که دلالت می‌کند بر اینکه تمکن شرط است. آیه دارد که اگر کسی قدرت ندارد با حُرّه ازدواج کند با اُمّه ازدواج کند. [5] حالا اگر قدرت اداره کنیز را نداشت چه؟ بر فرض

که این آیه تام باشد آن مشکل را چگونه حل می‌کنید؟! به هر حال کنیز شد «واجب النفقه» اوست، فرزندی آورد «واجب النفقه» اوست. این آیه بخشی را می‌تواند حل کند، نه همه مسئله را؛ پس این آیه که به آن استدلال کردند مشکل دارد؛ البته بعدی‌ها هم به آن تمسک کردند. دلیل دوم این است که مردی به نام معاویه از زنی به نام فاطمه خطبه کرد، خواستگاری کرد، با پیغمبر (صَلَّى الله عليه و آله و سلم) در میان گذاشتند، حضرت به این زن گفتند که «إِنَّه سَأُلُوكَ»؛ او فقیر است؛ پس معلوم می‌شود که نمی‌شود به فقیر زن داد. و از طرفی به «لا ضرر» [6] تمسک کردند، به مشکل مالی تمسک کردند، به کفو نبودن عرفی تمسک کردند. این پنج - شش وجه را ردیف کردند. در طرف مقابل، اصحاب که اکثری را تشکیل می‌دهند که خود مرحوم محقق هم جزء همین گروه است، با آیه مبارکه «وَأَنْكَحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» [7] خود ازدواج باعث سعه رزق است. این مرد به تنهایی روزی دارد، آن زن به تنهایی روزی دارد، اینها که کنار هم شدند این دوتا مجرا یکجا سرازیر می‌شود و باعث مزید رزق است: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». و این تعبیر نورانی قرآن که هر دو را نکره ذکر کرد در مسئله یُسْر و هر دو را معرفه ذکر کرد در مسئله عُسْر، ناظر به همین لطیفه قرآنی است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» که «عُسْرًا» معرفه است و «یُسْرًا» نکره. مستحضرید این معرفه دوم همان معرفه اول است، چیزی دیگر نیست، این «لام» همان «لام» عهد است؛ اما «یُسْر» که نکره است - این «یُسْر» دوم، غیر از «یُسْر» اول است - یعنی هر جا یک دشواری باشد، دو برابر آسانی خدا قرار می‌دهد، هر جا! یک اصل کلی است با جمله اسمیه و با «إِنَّ» هم شروع شده است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ هر جا یک سختی باشد، چون رحمت او بیش از غضب اوست یا پیش از غضب اوست، دو برابر آسانی است. منتها یک مقدار صبر می‌خواهد، اصلاً صبر را برای همین طرح کردند، یک مقدار آزمون الهی می‌خواهد، «وَلَنَبْلُوَنَّ» [8] می‌خواهد. پس فرمود اگر یک جایی فقر باشد، آسانی دو برابر هست. در بعضی از روایات ما هست که اگر دشواری یک جایی برود در یک روزنه‌ای فرو برود، دو برابر آسانی می‌آیند او را در می‌آورند و نجاتش می‌دهند؛ این در تعبیرات روایی ما هم هست.

پس اگر آن آیه هست، آن آیه اولاً تام نیست، می‌گوید اگر با حُرّه نمی‌توانید ازدواج کنید با کنیز ازدواج کنید؛ این نمی‌گوید اگر نمی‌توانید ازدواج نکنید، این آیه می‌گوید: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» و روایات فراوانی که در اوایل بحث خوانده شد، هیچ کدام آنها تمکّن را شرط نکردند، گفتند: «مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ»، «فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ» [9] - این روایات البته مبسوطاً باید خوانده شود - و مسئله ضرر و مانند آن این‌طور نیست که اگر با رضایت طرف بخواهند با هم ازدواج کنند مشکلی ایجاد شود. نعم! اگر کسی خود را متمکّن معرفی کرد، بعد معلوم شد که فقیر است، ممکن است که آن زن خیار داشته باشد، این حرفی دیگر است؛ اما اگر می‌دانند که وضع او چیست، به چه دلیل نکاح باطل باشد؟! حالا حرمت هیچ، به چه دلیل نکاح باطل باشد؟! لذا این بزرگوارانی که اکثری فقها را تشکیل می‌دهند، ادله‌ای که به حسب ظاهر گروه اول؛ مثل شیخ در مبسوط و دیگران (رضوان الله علیهم) تمسک کردند برای بطلان نکاح غیر متمکّن از انفاق، آن را گفتند به اینکه این یا شرط لزوم است نه شرط صحت که اگر این کار را کردند این زن خیار دارد؛ یا نه، او در صورتی که ندانسته این کار را بکند خیار دارد؛ یا مربوط به ولی و وکیل است که اگر زنی کسی را وکیل قرار داد، زنی تحت ولایت کسی بود، آن ولی این زن را به فاقد تمکّن، آن وکیل این زن را برای فاقد تمکّن به عقد درآورد، در چنین صورتی او خیار دارد. این را هم مرحوم صاحب جواهر نمی‌پذیرد؛ برای اینکه عقد نکاح بر لزوم است،

خيارپذير نيست؛ لذا نمي‌شود خيار در آن شرط کرد؛ نظير خريد و فروش نيست که «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» [10] که آنحي خيار را بشود در آن شرط کرد. [11]

اما آن نکته‌اي که اين بزرگان هيچ کدام به آن توجه نکردند: چه در مسالك شهيد، چه مرحوم آقا شيخ حسن كاشف الغطاء، چه در جواهر، اين است که اگر ما گفتيم اين شرط است، اين عقد فضولي است، نه عقد صحيح غير لازم، اينکه شرط لزوم نيست، اينکه شرط صحت عقد است. اگر اين شرط صحت عقد است، اگر ولي يا وکیل اين زن را به عقد يک تهيدست درآوردند، اين عقد، عقد فضولي است، نه عقد صحيح غير لازم تا ما بگويم او خيار دارد؛ چون فاقد اصل شرط است، فاقد شرط صحت است؛ اگر فاقد شرط صحت باشد، نمي‌شود گفت فاقد شرط لزوم است، اين عقد، عقد فضولي است؛ اگر هم عقد نکاح فضولي بردار است، چه اينکه بعضي از نصوص دلالت مي‌کند، بله او خيار دارد.

بنابراين صورت مسئله مشخص است، اطلاقات اوليه مشخص است، بيش از اسلام و ايمان چيزي شرط نکردند، يک؛ و در صورتي که طرفين راضي باشند به زندگي ساده، هيچ محذوري ندارد، اين دو؛ اين حق مسلم زن است. شما مي‌خواهيد بگويد که اين براي زن تحميل است، اين زن خودش راضي است؛ مي‌خواهيد بگويد حرج است، او خودش راضي است؛ مي‌خواهيد بگويد کفو او نيست، اين زن خودش راضي است. اين گونه از «لا ضرر» و «لا حرج» و مانند آنها ادله امتناني است؛ اينکه نمي‌شود گفت با اينکه خودش راضي است به اين زندگي ساده، بگويم اين زندگي باطل است. يک دختری است به پدرش مي‌گويد پدر! فقر ننگ نيست، حاضر شد با او زندگي کند.

حالا اين روايات را ملاحظه بفرمايد! ببينيم حرفي که از مرحوم شيخ طوسي و اينها نقل شد تام است، يا آنچه که اکثري علما فرمودند تام است؟

وسائل جلد بيستم صفحه 42 باب ده، عنوان باب اين است: «بَابُ كَرَاهَةِ تَرْكِ التَّزْوِيجِ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ»؛ عائله بودن، فقير بودن، تنگدست بودن، ترس از تنگدستي باعث تأخير ازدواج بشود. روايت اول را که مرحوم كليني [12] (رضوان الله تعالي عليه) «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ وَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل کرد - که اين روايات معمولاً معتبر است - اين است که فرمود: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَشَاءَ بِاللَّهِ الظَّنَّ»؛

بدگمان به خدا شد، اين سوء ظن به خدا از خطرات اخلاقي است! اين «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». اگر حضرت (سلام الله عليه) ظهور کرد، اولين کاري که مي‌کند همين «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» است. درباره وجود مبارک پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) در کتاب‌هاي آسماني خداوند آن حضرت را معرفي کرد براي يهودي‌ها و براي مسيحي‌ها که پيامبري در آخر الزمان خواهد آمد که اين قُل و زنجيري که در دست و پاي مردم است را باز مي‌کند: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ». مردم که در زنجير زندگي نمي‌کردند، منظور همين عادات و رسوم است، الان هر کس مي‌خواهد ازدواج کند بايد همه چيز داشته باشد! اين را چه کسي گفته است؟! اين يک زنجيري است که ما روي دست و

پای خودمان بستیم. مگر قبلاً این طور نبود که پدران و مادران از دو طرف، یک اتاق را به اینها می دادند در کنار خودشان زندگی می کردند تا اینها پَر و بال در بیاورند؟ همین طور بود. این یک باری است که خود ما به عنوان زنجیر در دست و پای خودمان بستیم. در تورات آمده، در انجیل آمده: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي» کذا و کذا «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». مردم که زمان پیامبر دست و پایشان زنجیری نبود، همین عادات و آداب و رسوم بد و باطل، زنجیر دست و پاگیر بود، همین است! آن وقت ما توقع داریم که از آن طرف ترویج به ازدواج بشود، از آن طرف گناه نباشد و از این طرف هم همه چیز داشته باشیم! این به سوء اختیار خود ماست. فرمود: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَشَاءَ بِاللهِ الظَّلْمَ».

روایت دوم که باز مرحوم کلینی [13] نقل کرد، بعد از آن بیان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه): «عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ سَاءَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». به این آیه مبارکه استشهاد کرد: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» [14]. اینکه مرحوم کلینی نقل کرد «مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ» است، اینکه مرحوم صدوق نقل کرد «مَخَافَةَ الْفَقْرِ» است. [15]

روایت سوم این باب که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است: «اتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزُلُكُمْ» [16] روزی شما را زیاد می کند.

روایت چهارم این است که «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ ظَاهِراً مُطَهَّراً فَلْيَلْقَهُ بِزَوْجَةٍ»؛ اگر کسی می خواهد پاک بمیرد، همسر بگیرد؛ به هر حال آلوده می شود بدون همسر، «وَمَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَشَاءَ الظَّلْمَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ [17] گذشته از آن آلودگی های چشمی که دامنگیر او می شود، این گرفتاری اعتقادی هم دامنگیر او هست، این با سوء ظن به خدا این کار را می کند. فرمود به هر حال آلوده می شوی، این یک امر غریزی است، این را که نمی گویند شهوت؛ اگر کسی گرسنه شد، نان مردم را هم می خورد، بگوئیم این شهوی است؟! انسان مثل فرشته نیست که باقی «بالشخص» باشد؛ انسان، انسان است: «إِنَّكَ مَيْتٌ وَإِنَّهُمْ مَيْتُونَ» [18] باقی «بالنوع» است، وگرنه این شخص می میرد، این شخص غذا می خواهد، حالا اگر رفت یک تکه نان جای گرفت، او را بگوئیم شهوت بطنی دارد؟! این غریزه را ذات اقدس الهی آفرید تا بشر با شخص «بشخصه» بماند و با تولید «بنوعه» بماند.

در باب دهم این چهارتا روایت بود. در باب یازده هم دارد «اسْتَحْبَابُ التَّزْوِيجِ وَ لَوْ عِنْدَ الْاِخْتِيَاجِ وَ الْفَقْرِ»؛ آن اصل جواز بود.

روایت اول که مرحوم کلینی [19] از «هشام بن سالم» از ابي عبدالله (عليه السلام) نقل کرد این است که «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَشَكَاَ إِلَيْهِ الْحَاجَةَ»؛ گفت من مشکل مالی دارم حاجتی دارم باید حاجت را حل کنم. حضرت فرمود: «تَزَوَّجْ»؛ ازواج بکن این مشکل حل می شود. «فَتَزَوَّجَ فَوَسَّعَ عَلَيْهِ» [20] ازدواج کرد و مشکل او حل شد. مشکل اساسی ما باور نکردن این مطالب است!

روایت دوم این باب که باز مرحوم کلینی [21] از «صفوان بن یحیی» از «معاویه بن وهب» از امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد این است که فرمود: «وَلَيْسَتْغَفِبِ الدِّينِ لَا يَجُذُونَ نِكَاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ قُضْلِهِ»؛ حضرت دارد می‌گوید می‌خواهی غنی بشوی ازدواج بکن! او که نگفت ازدواج نکن، گفت عقیف باش: «وَلَيْسَتْغَفِبِ الدِّينِ لَا يَجُذُونَ نِكَاحاً». حالا که همسر ندارد چشمش آزاد نباشد. برای اینکه خدا او را توانگر بکند ازدواج کند. «وَلَيْسَتْغَفِبِ الدِّينِ لَا يَجُذُونَ نِكَاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ قُضْلِهِ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَزَوَّجُوا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ قُضْلِهِ». [22]

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی [23] (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده از «علی بن ابراهیم» «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَكَ إِلَيْهِ الْحَاجَةَ»؛ یک جوان انصاری آمد گفت من یک مشکلی دارم، مشکل ازدواج و مانند آن نبود، گفت حاجتی دارم. «فَقَالَ لَهُ تَزَوَّجْ». این بی‌همسر بودن و رها بودن تو بر تو مشکل ایجاد می‌کند. «فَقَالَ الشَّابُّ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ أَعُودَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ او رفت به حضرت گفت که من مشکلی دارم، حضرت فرمود ازدواج کن مشکلات حل می‌شود، او دوباره گفت من رویم نمی‌شود خدمت حضرت بروم. «فَلَجَعَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ إِنَّ لِي بِنْتًا وَسَيِّمَةً فَرَزَّجَهَا إِثَاءً قَالَ فَوَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَتَى الشَّابُّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ عَلَيْكُمْ بِالنَّهْيِ» [24] به فکر ازدواجتان باشید، ای جوان‌ها! به فکر ازدواجتان باشید. این «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ قُضْلِهِ». این وعده الهی است، «وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ». خُلف وعید دارد؛ اما خُلف وعده محال است. خُلف وعید با حکمت مخالف نیست، موافق با حکمت است؛ اگر او تهدید کرد فرمود من این کار را می‌کنم و گذشت کند که بد نیست، خُلف وعده است که ممتنع است از ذات اقدس الهی، این وعده الهی است. ما خیال می‌کردیم «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» یعنی اینها مثلاً در بند هستند، نه همین الآن هستند؛ الآن «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». این یک زنجیری است که ما با دست خودمان بافتیم و بر دست و پای خود بستیم.

عرب یک مثلی دارد می‌گوید «علیکم»، می‌خواست بگوید بیشتر بدمی، «يَدَاكَ أُوْكُتَا وَ فُؤُكَ نَفَخَ» - این مثل در بعضی از روایات ما هم به آن استشهاد شده است - این «يَدَاكَ أُوْكُتَا وَ فُؤُكَ نَفَخَ» که مثل معروف عرب بود، آن روزها که بلم و کشتی و مانند آن نبود، از این طرف شط می‌خواستند به آن طرف شط بروند، این مشک‌ها را می‌دمیدند پُر از باد می‌کردند، محکم در آن را می‌بستند و با این مشک‌ها از این طرف شط به آن طرف می‌رفتند. یک کسی عجله داشت کم دمید، در مشک را هم محکم نبست، وسط شط این بادش در رفت و او دارد غرق می‌شود. با نگاه، توقعی دارد از افرادی که در ساحل هستند، آنها هم دسترسی به او نداشتند، گفتند: «يَدَاكَ أُوْكُتَا وَ فُؤُكَ نَفَخَ»؛ یعنی دهان تو دمید، دستان تو بست، می‌خواستی بیشتر بدمی و محکم ببندی! اگر کسی کمتر دمید و شل بست، وسط‌ها غرق می‌شود. این «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». «اللیوم» دامنگیر بسیاری از ماها هست، وگرنه این وعده الهی تخلف‌پذیر نیست. اگر پدر و مادر دختر و پسر هماهنگ باشند یک اتاقی به اینها بدهند در کنار اینها زندگی کنند تا پر و بالشان گرفته شود و بتوانند زندگی بازتری بکنند، اما همه توقع دارند در اول زندگی همه چیز داشته باشند!

روایت چهارم این باب که باز مرحوم کلینی [25] (رضوان الله علیه) نقل کرد، فرمود به اینکه مردی حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد «فَسَكَ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ فَأَمَرَهُ بِالزَّوْجِ فَفَعَلَ ثُمَّ أَتَاهُ فَسَكَ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ فَأَمَرَهُ بِالزَّوْجِ حَتَّى أَمَرَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ حَقٌّ ثُمَّ قَالَ الزَّوْجُ مَعَ النِّسَاءِ وَ الْغِيَالِ»؛ [26] اصلاً روزی با زن و بچه است. مگر آنها روزی ندارند؟! اگر آنها آمدند اینجا، روزی آنها هم همین جا خواهد آمد.

روایت پنجم این باب دارد به اینکه «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ» تا «وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، «إِنْ يَتَّقُوا اللَّهَ يَغْفِرَ اللَّهُ كُلَّ مَا مِنْ سَعَتِهِ» [27] «[28] که اگر یک وقتی مشکلی پیش آمد می‌توانند از هم جدا شوند مثل سایر موارد؛ اما این شرط صحت نکاح نیست.

در آن باب اولی که ما قبلاً خواندیم، هیچ سخن از تمکن نبود؛ فرمود: «مَنْ تَزَوَّنَ خُلْفَهُ وَ دِينَهُ» او «فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ» و مانند آن؛ البته بعضی از روایات داشت که «أَنْ يَكُونَ غَفِيغاً وَ عِنْدَهُ نِسَارٌ»، با او ازدواج کنید.

در باب بیست و پنجم مسئله جریان «جَوْنِير» هست و در باب بیست و هشتم که برخی از روایات آن را قبلاً خوانده شد، اصرار بر اینکه پسرها و دخترها سنّ آنها در ازدواج بالا نرود هست. این روایات که تهدید کرد جامعه را، یکبار دیگر باید مرور شود. جلد بیستم صفحه 76 باب 28، روایات معتبر و صحیحی در آن هست که نامه امام باقر (سلام الله علیه) هست که فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نقل کرد که «إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَزَوَّنَ خُلْفَهُ وَ دِينَهُ فَرَّوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فُسَادٌ كَبِيرٌ»؛ این که فخر المحققین پسر علامه، ایشان می‌گویند این روایاتی که تمکن را شرط کرده است، در صورتی است که ما اگر بخواهیم فتوا بدهیم به اینکه جواب مثبت دادن واجب است، آن جایی که این متمکن باشد؛ اگر چنانچه این متمکن نبود جواب واجب نیست. شرط وجوب اجابت، تمکن زوج است. پس این چنین نیست که شرط صحت نکاح باشد، شرط وجوب اجابت است که روایات 28 همین را می‌گوید؛ یعنی بر شما لازم است این کار را بکنید. اگر کسی پیشنهاد همسری داد، «فَرَّوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فُسَادٌ كَبِيرٌ» [29]؛ اینکه معروف منکر می‌شود و منکر معروف می‌شود، فساد را صلاح می‌پندارند همین است. این روایت را مرحوم شیخ طوسی به یک سبک دیگری نقل کرد، [1] [30] ابن طاووس به سبک دیگری نقل کرد. [31]

روایت دوم این باب باز از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که «إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَزَوَّنَ خُلْفَهُ وَ دِينَهُ فَرَّوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فُسَادٌ كَبِيرٌ». [32]

روایت سوم این باب هم که از وجود مبارک امام باقر است، «مَنْ خَطَبَ إِلَيْكُمْ فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ فَرَّوْجُهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ».[33]

روایت چهارم این باب دارد که «الْكُفُوُ أَنْ يَكُونَ غَفِيغاً وَ عِنْدَهُ يَسَارٌ».[34] گفتند این روایت ناظر به وجوب اجابت است؛ یعنی بر پدر دختر و بر خود دختر، وقتی اجابت واجب است که این پسر پیشنهاد دهنده متمکن باشد؛ یعنی متمکن از اداره همسر باشد. این نهایت توجیهی است که فخر المحققین دارد که ادله‌ای که تمکن شرط کرده است شرط وجوب اجابت است.

روایت پنجم این باب که مرحوم شیخ طوسی نقل کرد آن هم همین است: «الْكُفُوُ أَنْ يَكُونَ غَفِيغاً وَ عِنْدَهُ يَسَارٌ».[35]

روایت ششم این باب که اصلاً سخن از یَسَار نیست این است: «إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَّوْجُهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ».[36]

روایت هشتم و مانند آن هم از همین باب است.

اما جریان «جَوْبِر» که قصه معروفی است که همه شما مستحضرید، آن را تبرکاً اشاره کنیم که در باب 25 هست. در باب 25 روایت اولی که مرحوم کلینی نقل می‌کند این است که «أَبِي حمزه ثمالی» - مستحضرید که «أَبِي حمزه ثمالی» از شاگردان این وجود مبارک امام سجاد و امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) بود - او در کوفه بود، حوزه علمیه داشت، تدریس داشت، ولی می‌دیدند او با چند نفر از شاگردانش می‌رود بیرون کوفه چند فرسخی آنجا یک گوشه‌ای می‌نشینند و آنجا درس می‌گوید، نمی‌دانستند که آنجا چه خبر است! بعدها فهمیدند که آنجا قبر علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) است، این خواص می‌دانستند؛ یعنی اهل بیت می‌دانستند. برخی از بزرگان نقل کردند که عصر عاشورا که شد این خیمه‌ها را آتش می‌زدند، دامن یکی از این بچه‌ها که آتش گرفت، یکی از این سوارهای نانجیب آموی به هر حال رحمی کرد و آمده دامن این کودک را خاموش کرد، این کودک که این احسان را از او دید، گفت که راه نجف کجاست؟ گفت نجف چیست؟! با نجف چکار دارید؟! اینها نمی‌دانستند نجف چه خبر است؟! گفت راه نجف کجاست؟ گفت با نجف چکار دارید؟! گفت ما که بی‌صاحب نیستیم، جدّ ما در نجف است. اینها خانوادگی می‌دانستند، بعدها طی سالیان متمادی مشخص شد و قبر حضرت امیر (سلام الله علیه) را مرمت کردند و لوح گذاشتند و اینها.

غرض این است که این صحنه‌ها بود. حضرت وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) فرمود به اینکه این شخصی که آمده

گفته من می‌خواهم همسر بگیرم به او همسر نمی‌دهند، حضرت یک کسی را فرستاد فرمود: «اذهب فَأَنْتَرَسُولِي إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ زَوْجٌ مُنْجَحٌ بِنَ رِيَاكِ مَوْلَايَ بِنْتُكَ فَلَانَّةٌ وَلَا تَرُدَّهُ»؛ به آن پدر خانم بگو که این دخترت را به این بده! «إِلَى أَنْ قَالَ»؛ حالا قصه «جُوَیِر» را که همه شما

مستحضری ایشان هم اینجا نقل می‌کند. «لَمْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَجُلًا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْيَمَامَةِ يُقَالُ لَهُ جُوَيْرٌ أُنْزِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُنْتَجِعًا لِلْإِسْلَامِ فَأَسْلَمَ وَحَسَنَ إِسْلَامُهُ وَكَانَ رَجُلًا قَصِيرًا دَمِيمًا مُخْتَجًا عَارِيًّا وَكَانَ مِنْ قِبَاحِ الشُّوَدَانِ إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَظَرَ إِلَى جُوَيْرٍ ذَاتِ يَوْمٍ بِرَحْمَةٍ لَهُ وَرَفَعَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا جُوَيْرُ لَوْ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً فَعَفَفْتَ بِهَا فَرَجَحْتُ وَأَعَانْتُكَ عَلَى دُنْيَاكَ وَآخِرَتِكَ» کار خوبی است برای شما.

جویر عرض کرد «يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبَايَ أَنْتَ وَأُمِّي مَنْ يَزْعِبُ فِيَّ فَوَ اللَّهِ مَا مِنْ حَسَبٍ وَلَا نَسَبٍ وَلَا مَالٍ وَلَا جَمَالٍ»؛ چه کسی به من زن می‌دهد؟! «فَأَيْتُهُ امْرَأَةٌ تَزْعِبُ فِيَّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا جُوَيْرُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَضَعَ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ شَرِيعًا وَشَرَفًا بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَضِعًا وَأَعَزَّ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ذَلِيلًا وَ أَهْجَبَ بِالْإِسْلَامِ مَا كَانَ مِنْ نَخْوَةِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرِهَا بِعَشَائِرِهَا وَ تَابَسَاتِ نَسَابِهَا فَالْآنَ الْيَوْمَ كُلُّهُمْ أَبْيَضُهُمْ وَأَسْوَدُهُمْ وَفَرِيضُهُمْ وَغَرِيْبُهُمْ وَ عَجْمِيَّتُهُمْ مِنْ آدَمَ وَ إِنَّ آدَمَ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طِينٍ وَ إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ أَطْوَعُهُمْ لَهُ وَ أَقْرَبُهُمْ وَ مَا أَعْلَمُ يَا جُوَيْرُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ فَضْلًا إِلَّا لِمَنْ كَانَ أَتَقَى إِلَهَهُ مِنْكَ وَأَطْوَعَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ انْطَلِقْ يَا جُوَيْرُ إِلَى زَيْدِ بْنِ لَبِيدٍ فَإِنَّهُ مِنْ أَشْرَفِيْنَ بِنَاحَةِ حَسَبٍ فِيهِمْ فَقُلْ لَهُ إِنِّي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ زَوْجٌ جُوَيْرًا بِبِنْتِكَ الدُّلْعَاءِ

الْخَدِيشِ فِيهِ أَنَّهُ زَوْجُهُ إِذَا مَا زَاغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ يَا زَيْدُ جُوَيْرٌ مُؤْمِنٌ وَ الْمُؤْمِنُ كَفُوَ الْمُؤْمِنَةِ وَ الْمُسْلِمُ كَفُوَ الْمُسْلِمَةِ فَزَوِّجْهُ يَا زَيْدُ وَ نَا تَزْعِبُ عَلَيَّ» [37] از او اعراض

نکن! این حرف‌ها زمان ظهور حضرت علنی و روشن می‌شود، آن وقت آدم با این منطق خوب می‌تواند زندگی کند، جلوی فساد را خواهد گرفت، جلوی فحشا را خواهد گرفت؛ وگرنه «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ»؛ یک اسلام ظاهری، یک اسلامی است که این اسلام را خیلی از اموی‌ها هم داشتند.

روایت دوم این باب هم مشابه همین است. [38]

«فَتَحَصَّلَ» که اصلاً دلیل نیست که این شرط صحت نکاح باشد؛ برای اینکه اگر هر دو توافق کردند هیچ محذوری ندارد. نعم! اگر تدلیس کردند؛ این اگر شرط صحت نکاح باشد که نکاح فضولی می‌شود و اگر شرط لزوم باشد بله این شخص حق دارد؛ یا نه، اصلاً نکاح صحیحاً واقع شد، این جزء اموری است که بعد موجب فسخ است، نه اینکه این نکاح یک عقد خیاری باشد، عقد، عقد لازم است؛ چه اینکه عیوب که پیدا شد این نکاح عقد خیاری نیست که هر وقت خواستند بهم بزنند. در زمان ظهور این عیب که موجب فسخ است، این عقد لازم است و او می‌تواند فسخ کند.

[1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلی، ج 2، ص 243 و 244.

[2] ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، فخرالمحققین، ج 3، ص 21 و 23.

[3] نساء/سوره 4، آیه 24.

[4] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 347، ط. الاسلامیة.

[5] نساء/سوره 4، آیه 25.

[6] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 294، ط. الاسلامیة.

[7] نور/سوره 24، آیه 32.

[8] بقره/سوره 2، آیه 155.

[9] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 347، ط. الاسلامیة.

- [10] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص170، ط.الاسلامية.
- [11] جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفي، ج30، ص97.
- [12] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص330، ط.الاسلامية.
- [13] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص330، ط.الاسلامية.
- [14] نور/سوره24، آيه32.
- [15] من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج3، ص385.
- [16] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص43، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب11، حديث3، ط آل البيت.
- [17] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص43، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب11، حديث2، ط آل البيت.
- [18] زمر/سوره39، آيه30.
- [19] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص330، ط.الاسلامية.
- [20] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص43، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب11، حديث2، ط آل البيت.
- [21] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص330، ط.الاسلامية.
- [22] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص43، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب11، حديث2، ط آل البيت.
- [23] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص330، ط.الاسلامية.
- [24] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص43، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب11، حديث2، ط آل البيت.
- [25] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص330، ط.الاسلامية.
- [26] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص44، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب11، حديث4، ط آل البيت.
- [27] نساء/سوره4، آيه130.
- [28] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص44 و 45، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب12، حديث5، ط آل البيت.
- [29] انفال/سوره8، آيه73.
- [30] تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج7، ص394.
- [31] فتح الأبواب، السيدبن طاووس، ص143.
- [32] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص77، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب28، حديث2، ط آل البيت.
- [33] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحرالعالمى، ج20، ص77، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب28، حديث3، ط آل البيت.

- [34] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 78، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 28، حديث 4، ط آل البيت.
- [35] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 78، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 28، حديث 5، ط آل البيت.
- [36] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 78، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 28، حديث 6، ط آل البيت.
- [37] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 67 و 68، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 25، حديث 1، ط آل البيت.
- [38] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 68 و 69، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 25 و 26، حديث 1، ط آل البيت.